

ارزش‌های اخلاقی در دیوان شهریار

ناصر کاظم خانلو^۱، محمد جاوید مهر^۲

^۱استادیار دانشگاه پیام نور همدان

^۲کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی

چکیده

برای شناخت شاعران پرداختن به حال آنان و عناصر زیبایی سخن شعر کافی نیست، بلکه پی بردن به عقاید و روحیات آنها کمک بیشتری به شناخت روحیه شاعران می‌کند. بهترین معیار و ملاک بررسی روحیه ی شاعران دقت در اشعار آنان است که اصطلاحاً فرزند جان آنان محسوب می‌شود. بعضی از شاعران چون فردوسی، ناصر خسرو اسوه والگوی اخلاقیات در ادبیات فارسی به شمار می‌روند ولی آیا این خصوصیات تنها به شاعران کلاسیک اختصاص دارد؟ یا اینکه شاعران معاصر ما نیز همان تعهد را نسین به شعر و شاعری دارند؟ این مقاله ارزش‌های اخلاقی در دیوان شعری شهریار را بررسی کرده است. این تحقیق در نظر دارد ابیاتی را که شامل مضمون‌های اخلاقی و دینی است با توجه به معیارهای اخلاق اسلامی و با استناد به آیات قرآن و احادیث استخراج کند؛ و مبنای کار بر اساس آیات قرآن، احادیث، سخن بزرگان دین و شخصیت‌های دینی است و سعی شده تا جایی که ممکن است هیچ بی‌تی را که مضمون دینی و اخلاقی دارد نادیده گرفته نشود.

واژه‌های کلیدی: شهریار، ارزش‌های اخلاقی-اسلامی، شعر معاصر.

مقدمه

از آنجا که مقدس ترین وظیفه، ترقی دادن فهم و ادراک عمومی و ترقیب مردم به دوست داشتن فضیلت است، لذا هنرمندان حقیقی و از جمله شاعران واقعی که زبانشان به منزله ی کلید گنج های خداوندی در زیر عرش اوست، آنانند که تاریکی های جهل را از فضای زندگی انسان می زدایند و سختی ها و تلخی های حیات را با افکار حکیمانه اصلاح می نمایند و با اندیشه های بدیع و ذوق و احساس لطیف، به مدد تعبیرات زیبا و استحکام بیان و قدرت هنر، احساسات سالم و سازنده ی آدمی را بیدار می کند و رایت فضیلت را بر فراز اجتماعات به احتزاز درمی آورند و جامعه ی بشری را از اخلاق نکوهیده منزله می سازد و حوزه ی آدمیت را به سوی روشنایی ها رهبری می کنند و اهل عالم را به یکی تشویق و از بدی تحذیر می نمایند و برای کسب بزرگی و افتخار هيجانآتی سودمند را برای خوانندگان آثار خویش به وجود می آورند و به استحکام بنای عزم و اراده ی آنان دست می یازند.

و بر این روال است که شاعران متعهد، مسئول و مسلمانان نیز در آفرینش های هنری خویش از قلمرو فضایل فراتر نمی روند و در همه حال در قبال خدا و خلق او وجدان بیدار و مکتب والای خود احساس مسئولیت می کنند و جز به خیر و بهروزی بشریت نمی اندیشند و نمی سرایند اینان از استعداد های خدادادی و قریحه و احساس و توانایی کلام، در نیل به کلام سود می جویند و همه وقت با الهام از ارزش های ابدی و جهان شمول اخلاقی اسلام که بر پایه ی فطرت انسانی استوار است و از طرفی نفی کننده ی زور و ظلم و نادرستی و ناراستی و ارزش های منحط شرک و کفر می باشند به خلق سروده هایی می پردازند که محتوایشان افکار متعالی و خداپسندانه ای است که هم عقل سلیم را توان می بخشند و هم احساسات پاک را تلطیف و ارضا می کند. (رزم جو، ۱۳۶۹: ۲۴)

پیشینه ی تحقیق

در رابطه با شعر و اخلاق کتب و مقالاتی نوشته شده است اما تا کنون کتاب یا رساله ای که به موضوع بررسی ارزش های اخلاقی در شعر شهریار پرداخته شده باشد مشاهده نگردید کتبی که با این موضوع مرتبط است به شرح زیر ارائه می شود:

- ۱- شعر کهن فارسی در ترازوی نقد اخلاق اسلامی از دکتر حسین رزم جو
- ۲- چشمه ی روشن، دیداری با شاعران نوشته دکتر غلامحسین یوسفی
- ۳- نهج البلاغه ترجمه داریوش شاهین

بیان مسأله

همان طوری که بیان شد در این باره تحقیق مستقلی انجام نگرفته و از آنجا که اخلاق و تعلیم و تربیت با ادبیات ما پیوسته است و یکی از مهمترین موضوعات ادبی به شمار می رود لذا ضرورت دارد که بدانیم، آیا مضمون اخلاقی در شعر شهریار با معیارهای اخلاقی در قرآن و سخن بزرگان دین مطابقت دارد و در شعر این شاعر چه اندازه از قبیل: دوری از حرص و طمع، از دنیا، نوع دوستی، صداقت، پاکی، نیکی، دوری از خودپسندی، تمجید، خرد و عقل و صبر، فناعت پیشیگی، شفق و مهربانی، ظلم ستیزی، به یاد مرگ بودن، عشق و آزادگی، آزاد اندیشی پرداخته شده و علت انتخاب این تحقیق بیان ملاک های دینی که باعث ارزش سنجی یک اثر ادبی و تعلیمی است می باشد.

تعریف واژه ها و اصطلاحات

-اخلاق: جمع «خلق» و خلق به معنای: خوی، سجه و سیرت استعمال می شود. (عمید، ذیل اخلاق، ۱۳۷۷)
خوی: ریشه آن دسته از صفات و خصلت های نفسانی ماست که نسبتاً پایدار است و از لحاظ اخلاقی و اجتماعی مورد نظر است. (معین، ذیل خوی، ۱۳۷۵)

هدف پژوهش

هدف مطالعاتی این مقاله آشنا کردن علاقه مندان به زبان و ادبیات فارسی با معیارهای اخلاقی به کار برده شده در اشعار شهریار می باشند.

اخلاق و معیارهای اخلاقی اسلام

اخلاق جمع خلق است و خلق به معنای: خوی، عادت، سجیه و سیرت استعمال می شود. گاه سیرت را مترادف با خلق و خوی بکار برده اند آنجا که سعدی می گوید:

صورت زیبایی ظاهر هیچ نیست ای برادر سیرت زیبا بیار
(یوسفی)

به طور کلی خوی ریشه ی آن دسته از صفات و خصلت های نفسانی ماست که نسبتاً پایدار است و از لحاظ اخلاقی و اجتماعی مورد نظر ماست. (رزم جو، ۱۳۶۹: ۲۷)

پاره ای از افعال انسانی در مقابل افعال عادی و طبیعی افعال اخلاقی نامیده می شوند. فرق فعل اخلاقی با دیگر کارها این است که کارهای اخلاقی قابل ستایش و تحسین است و بشر برای آن کارها ارزش قائل است قیمتی که بشر برای این کارها قائل است نه از نوع قیمت و ارزشی است که برای کار یک کارگر قائل است زیرا کارگر ارزش مادی ایجاد می کند و استحقاق مبلغی پول یا کالا را در مقابل کارش پیدا می کند.

کار اخلاقی یک نوع ارزش مافوق این ارزش ها را دارد که با پول و کالاهای مادی قابل مقایسه نیست دارای ارزش و قیمت گران بهایی است که در ذهن بشر نمی گنجد و نمی توانیم ارزش های اخلاقی را با مقیاس های مادی سنجش کنیم. (مطهری، ۱۳۶۲: ۲۳۲)

مکارم اخلاق یا فضایل صفاتی هستند که به انسان شخصیت عالی انسانی می بخشد و او را به مراتب رفیع کمال می رساند مثل نوع دوستی، میل به عدالت، میل به تقوی و پاکی، تعالی خواهی، دفاع از مظلوم و غیره این صفات عالی تا مرحله ای ریشه ی فطری دارد، یعنی بدون تعلیم و تبلیغ هر کس ادراکی از نیکی و بدی دارد و این همان چیزی است که به نام وجدان اخلاقی مشهور است از مثال های بارز اخلاق فطری، زشتی ظلم و ستم، زیبایی عدالت و درستکاری، زشتی اسارت و بندگی و زیبایی آزادی است. (رزم جو، ۱۳۶۹: ۳۰)

در جهان بینی اسلامی، اصول اخلاقی، منبعث از دستور العمل های قرآن مجید و سنن نبی اکرم (ص) و ائمه ی هدی علیهم السلام و وظایف فردی و اجتماعی انسان و روابطی که با خدا و خلق او دارد، در چهار چوب برنامه هایی که به صورت احادیث و وصایا و حکم از پیشوایان عالی قدر دین مبین باقی است معین و ارائه شده از دیدگاه اسلام، انسان موجودی است دارای شعور و اختیار و صاحب اراده و نتیجتاً در گرو اعمال خویش و مسئول آنهاست که: «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ و چون مخلوقی است نیمه آسمانی و غیر خاکی و آمیزشی است از فرشته و شیطان لذا قلمرو عزت و ذلت او را از اعلی علین است تا اسفل السافلین.

رابطه شعر با اخلاق

شعر چیزی جز انعکاس نیت و بازتاب اندیشه ها و عواطف شاعر در قالب هایی از الفاظ و کلمات زیبا و آهنگین که بر موازین عروضی و یا هجایی بنا شده است، نیست و در این قالب ها که اعتقادات و دلبستگی های اخلاقی و آرمانهای معنوی و مادی شاعر چه خوب و چه بد و چه زشت و چه زیبا تجلی می کند و به قول معروف: «از کوزه همان برون تراود که درون» از لحاظ معنوی شعر فرزند جان شاعر و در عین حال نشانه و مبین سیرت و صورت عینی مافی الضمیر اوست که اگر برخاسته از دل و افروخته از سوز درون و دردآگاهی او باشد تأثیر آن نسبت به سخنان معمولی در اذهان افزون تر و عمیق تر است و لاجرم بر دل نشیند و انگیزه ی عواطف و بیداری افکار می شود.

بنابراین در بسیاری موارد قدرت نفوذ شعر آن احساسات بشری را که از جویبار حیات انسان سر می کشد، تحت تأثیر قرار می دهد و نمی گذارد عقل آدمی با آن وسایل کمیت و چون و چراهای مخصوص به خود، دخالتی در حرکت و هیجان آدمی داشته باشد به همین علت است که پدیده شعر یکی از حساس ترین پدیده های قاموس بشری است که ممکن است بطور مستقیم تغییراتی در متن حیات فردی و اجتماعی به وجود آورد. (رزم جو، ۱۳۶۹: ۶۵)

اما عامل مهمی که موجب سعادت تأثیر شعر می شود و بقاء و دوام آن را تضمین می کند کلیت و اشتغال معنی و جوهر سخن شاعر است یعنی آزاد شدن از اختصاصات و قیود شخصی و پرواز به سوی افقهای برتر. (همان، ۶۷)

شعر متعهد و متعالی می تواند به عنوان موثرترین وسیله در احیای ارزش های معنوی و آگاهی و بیداری مردم به کار آید. از ویژگی های شعر مسئول و متعهد؛ خدامحوری، آموزندگی، حقیقت جویی، عبرت انگیزی و ارزش های متعالی منبعت از جهان بینی توحیدی است شاعران متعهد از زمره ی: *إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ ذُكِرُوا اللَّهُ كَثِيرًا* (شعر/۲۲۴) اند که با آگاهی از فرهنگ و نیازهای معنوی جامعه ی خویش همواره از سلاح شعر در راه پاسداری از شرف و کرامت انسانی و مبارزه با تباهی و فساد و تاریکی سود می جویند و هنر را برای اجتماع و نشر فضیلت و روشن فکری را برای روشنگری و ارشاد گم گشتگان و خدمت به مردم ارج می نهند و به کار می برند. (رزم جو، ۱۳۶۹: ۶۹)

اسلام موید هنر و شعر متعهدی است که در خدمت مکارم اخلاقی و بیان ارزش های معنوی به کار گرفته می شود و انسان را در طریق کمال به سوی الله راهبر گردد. (همان، ۸۱)

سخنی کوتاه در باره شهریار (۱۲۸۵-۱۳۶۷)

سید محمد حسین بهجت تبریزی (شهریار) مشهورترین غزل پرداز سنتی دوران معاصر به شمار می آید او تحصیلات خود را در زادگاهش تبریز و بعدها در دارالفنون تهران، سپری کرد چند سالی در رشته پزشکی ادامه تحصیل داد اما به دلایلی از جمله شکست در عشق، آن را ناتمام گذاشت و زندگی خود را در کنار مشاغل دولتی مصروف شعر عشق در پیش کرد.

دیوان شعر شهریار، نشانگر پهنآوری حسن و حال شاعرانه اوست چه از حیث مضامین و محتواهای گسترده (عشق، عرفان، زهد، دین، تعلیم و اخلاق، سیاست و اجتماع، مدح و مرثیه، توصیف، طنز، اخوانیه و...) و چه از لحاظ کاربرد انواع قالب های شعری (غزل، قصیده، مثنوی، رباعی، مسمط، ملمع و حتی چند قطعه شعر نیمایی) با این همه نام شهریار با غزل و غزلسرایی عجین شده است.

شهریار در غزل، پیرو شیوه شاعران طراز اول نخست فارسی از جمله: سعدی، سنایی، مولوی و خصوصاً حافظ بوده است تا آنجا که بخش مهمی از غزل های دوران پیری و پختگی او را باید «حافظانه های شعریار» نامید، کلام شهریار، غالباً به سبک و سیاق عراقی و سیاق سنتی است با این حال وی گاه در جستجوی جولانگاهی وسیع تر در عرصه ی ذهن و زبان شاعرانه بود. گرایش محسوس او به بیان تعابیر و ضرب المثل های عامیانه و وجود برخی تخیلات و تصویر سازی بدیع در آثارش، گواه همین جدیت و جستجوست که البته به دلیل حاکمیت روح سنتی بر اشعارش، کمرنگ به نظر می آیند. (روزبه، ۱۳۸۱: ۲۸۷)

در باطن، سبک شهریار مخصوص به خود اوست و سخنش سخن دل است و از عمق جان و روح بسیار حساس و پر شور او مایه می گیرد. بیشتر مضامین و تابلوهای توصیفی و قطعات تازه، خلق، ابداع و ابتکار خود شاعر است نه تکراری، چرا که او «عاریت از کسی نپذیرفته است» آنچه دلش گفت بگو گفته است در پاره ای از اشعارش گاهی کلمات، ترکیبات و اصطلاحات مردم کوچه و بازار را آگاهانه در شعر می آورد و منظور اصلی او از این هنر نمایی، پیوند عمیق تر با مردم و نیز بردن شعر در میان توده های عظیم افراد عادی در بعدی وسیع تر است و در این راه هر چند برخی ادبا به او خرده می گیرند موفق است (صوفی، ۱۳۸۱: ۲۲۶)

ارزش های اخلاقی در دیوان شهریار

۱- بشر دوستی و شفقت به هم‌نوع

انسان دوستی یعنی دوستی ارزش های انسانی، هر انسان به هر اندازه که واجد ارزش های انسانی باشد به همان اندازه لایق دوستی است و به هر اندازه که یک انسان از انسانیت خلق شده باشد ولو به ظاهر مانند انسان های دیگر باشد، به همان اندازه از ارزش ساقط می شود و قابل ارزش نیست، اگر می بینیم یک انسان کامل انسانی را که فاقد ارزش های انسانی است دوست دارد از آن جهت است که او را نجات دهد و به ارزش های انسانی برساند و به همین معنا است که پیغمبر اکرم (ص) رحمته للعالمین و برای همه ی مردم اعم از کافر و مومن رحمت است. (مطهری، ۱۳۶۲: ۲۶)

امام صدق فرمود: همانا مومنان برادرند فرزندان یک پدر و یک مادرند چون از مردیشان رگی زده شود دیگران برایش بی خواب شوند. (کلینی، ۱۳۷۹: ۲۵۴ ج ۳)

«اندیشه ی بشر دوستی و توصیه به ایثار و فداکاری در راه هم‌نوع نتیجه ی جهان بینی است که اسلام و پیروان آن درباره ی انسان و موقعیت خطیر او در نظام هستی قائل هستند زیرا به رغم بیشتر مکتب های فلسفی و فکری جهان که بشیریت را تنها از دید مادی می نگرند و غالباً به بعد معنوی و فضایل و مکارم اخلاقی افراد و ارتباط آنان با خداوند و غایت حیات روح آدمی و جهان باقی توجهی ندارند از لحاظ معتقدان به آئین اسلام، انسان خلیفه الله فی الارض و اشرف مخلوقات است و هر فردی از جامعه ی اسلامی، چونان کل جامعه مکرم و قابل احترام می باشد و تداوم حیات و قوام جوانب وجود فرد متکی و پابرجاست و چنانکه قرآن کریم می فرماید: مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ اَوْ قَسَادٍ فِي الْاَرْضِ فَكَانَ قَتْلَ النَّاسِ جَمِيعًا و مِنْ اَحْيَاها فَكَانَ اَحْيَاءَ النَّاسِ جَمِيعًا هر کس شخصی را بدون حق قصاص و بی آنکه فسادى را انجام داده باشد بکشد مانند آن کسی است که همه مردم را کشته و هر کس به فردی حیات بخشد و از مرگ نجاتش دهد چنان است که به تمامی مردم زندگی بخشیده است.» (رزم جو، ۱۳۶۹: ۲۷۵)

آنچه مسلم است اینکه اندیشه ی بشردوستانه ی سراینندگان این گونه آثار که از فروغ انسانیت آگاه و نورانی است متأثر از اصول اخلاقی و تربیتی مکتبی است که از سه دیدگاه پیشوایان آن جامعه انسانی به منزله و پیکره واحد و افراد بشر همانند آن هستند و تبعاً باید در غم و شادی یکدیگر شریک باشند.

مصادیق آن در دیوان شهریار^۱ عبارتند از:

به عالم جـز محبت نیست چیزی گر این هم نیست گو عالم نباشد
(دیوان، ۱۲۴۳)

مگر تأسفی از رفتگان نخواهی داشت بیا که صحبت یاران غنیمت است ای دوست
عزیز بدار محبت که خار زار جهان گرش گلی است همانا محبت است ای دوست
(دیوان، ۱۲۳)

از دبستان جهان درس محبت آموز امتحان است بـتـرس از خـطـر واخوردن
(دیوان، ۳۴۲)

آدمیان، شاخه و برگ هـمـند کاین همه، از یک تنه ی آدمـند
اصل، درختی است کهن کز بهشت کند خداوند و در این دشت کشت
خلق همه شاخ درخت خداست شاخ درختی که درختی جداست
هر که تنی کشت نه شاخی فکند بلکه درخت بشر از بیخ کند
آدمیان زنده به یکدیگرند دست و دل و دیده و پا و سرنـد

^۱ نکته: تمامی شواهد شعری این مقاله بر گرفته از دیوان دو جلدی استاد محمد حسین شهریار، ۱۳۸۷ انتشارات نگاه، چاپ سی و یکم است.

جمله برادر به هم و خواهریم کاین همه از یک پدر و مادریم
گفت پیام آور یزدان پاک ما همه از آدم و آدم ز خاک
(دیوان، ۷۰۲)

ای بشر نوع خویش دوست بدار همه را وصله ی تنت انگار
ورنه در روز حشر این زندان خواهد شد حجیم جاویدان
(دیوان، ۷۸۱)

خطا پوشی بود شکر توانایی، خدا را بین
گذشت و دلنوازی را عزیزم از درخت آموز
که هر دو صد خطا می بیند و بر ما نمی گیرد
که سایه از سر هیزم شکن هم وا نمی گیرد
(دیوان، ۱۰۷۹)

شرط اخوت نه ستمکاری است حق برادر همه غم خواری است
شرط بود با همه یکرو شدن درد بشر دیدن و دارو شدن
رسم خودی با همگان داشتن خود همگان را خودی انگاشتن
خود که گزندیت نیاید پسند با دگران هم نپسندی گزند
(دیوان، ۷۰۵)

۲- گرامی داشت عقل، علم و عمل

«وَوَضَعَ الْعِلْمَ مَا وَقَفَ عَلَى السَّانِ وَارْفَعَهُ مَا ظَهَرَ فِي الْجَوَارِحِ وَالْأَرْكَانِ» بی بهاترین دانش ها، عملی است که زبانی باشد و گران
بهاترین علم ها دانشی است که آثارش از کردار و رفتار آشکار باشد. (نهج البلاغه، ۱۴۵۷)

عقل و علم و عمل سه سرمایه ی نفیس هستند که انسان با کاربرد و بهره برداری صحیح آنها راه تکامل و ارتقا معنوی و مادی
خویش را هموار می سازد و سعادت دنیا و آخرتش را تأمین می کند. عقل محبوبترین آفریده ی کردگار، جهت باطنی انسان و
موجود ایمان به خداوند و راهنما و کارگشایی در زندگانی آدمی است و خردمند کسی است که به حق تعالی ایمان آورد و
پیامبران را باور دارد و طاعت خدای بگذارد «اینما العاقلُ من آمنَ بالله و صدق و عمِل بِطَاعَةِ»
به تعبیر قرآن کریم: «وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولَآئِآبِ، بجز خردمند کسی جوینده ی حق نیست. (آل عمران/۶)

علمی که انسان را به کمال و سعادت ره نماید ارزشی نخواهد داشت و موجب دوری از خدا خواهد بود بنابراین باید در اثر
تربیتی دینی، علمای با ایمان قدم به عرصه اصلاح جامعه بگذارند و علم و دانش خود را در طریق معرفت و اطاعت خالق و
کمال نفس و خدمت به خلق به کار گیرند و علم را با ایمان آباد کنند و در خدمت عقل و دین قرار دهند و مرکب راهوارشان
عقل و خرد باشد در سخنان حضرت علی (ع) آمده است: «تَمَرَهُ الْعِلْمُ مَعْرِفَةُ اللَّهِ وَ الْعَقْلُ مَرْكَبُ الْعِلْمِ. (رهبر، ۱۳۸۰: ۸۷)

در نهج البلاغه حضرت علی می فرماید: «لَا مَالَ أَعْوَدُ مِنَ الْعَقْلِ: هیچ ثروتی سودمند تر از خرد نیست.
و در جایی دیگر در منزلت دانش می فرماید: «وَوَ لَا مِيرَاثَ كَالْأَدَبِ» و دانش و ادب برترین میراث هاست. (نهج البلاغه/۱۴۶۸)
مصادیق آن در شعر شهریار عبارتند از:

ز دانش بود آدمی ناگریز تو باید بدانی برو یاد گیر
به جهل خود اقرار کن باک نیست که انکار جز خوی ناپاک نیست
هنر کن به اقرار، کز راستی تو عذر همه عیبها خواستی
ولیکن چو دعوی کنی بی فروغ به نادانی خود فزودی دروغ
به گیتی کسی جمله داننده نیست که دانای مطلق خدای غنی است
ز آموختن دانشش آمد زیاد کس از مادر خویشستن دانا نژاد
نیاموختن خوی اهریمنی است که با جان و با جاودان دشمنی است
ز آموختن ننگ و عارت مباد که خالی بود کله ی پر زباد

ز بوسیدنی های این روزگار یسکی هم بود دست روزگار
(دیوان، ۱۱۰۱)

۳- صبر

وَ اصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (هود/۱۱۵)

علیکم بالصبر، فإن الصبر من ایمان كالأرأس من لاجسد و لا أخیر فی جسد لا رأس معه و لا فی ایمان لاصبر معه. صبور و شکبیا باشید، زیرا شکبیبایی بمنزله ی عمر در تن آدمی است وقتی سر نباشد تن نیست و ایمانی که با تحمل آمیخته نشده باشد بی فایده است. (نهج البلاغه/۱۴۵۴)

«از مجلسی (ره) محقق طوسی قدس سره گوید: صبر خود داری از بی تابی است در ناگواری و آن درون را از پریشانی نگهدارند و زبان را از شکایات و زاری و اعضاء را از حرکت بر خلاف عادت نهدی». (کلینی، ۱۳۷۹:۱۴۲ ج ۳)
و از حضرت علی (ع): «لَا يَعْدُمُ الصَّبْرُ / أَلْظَقْرُ وَ إِنَّ طَالَ بِه الزَّمان» آنکس که شکبیا باشد سرانجام پیروزی از آن اوست هر چند که عمر رنج و محنتش دراز شود. (نهج البلاغه/۱۴۹۰)
مصادیق آن در دیوان شهریار عبارتند از:

گر از حسیض جهالت حذر توانی کرد به اوج عز و قناعت گذر توانی کرد
به صبر کوش و سر و سینه کان گوهر کن که این خزینه به خون جگر توانی کرد
به نردبان ریاضت اگر نهادی پای سری ز چاه طبیعت به در توانی کرد
(دیوان، ۱۷۳)

امتحان صبر چون شایسته دادی در بلا نوبت شکر آید و تحسین و احسان غم مخور
درد بی سامان رسد گاهی به درمان صبر کن کار بی سامان شود روزی به سامان غم خور
(دیوان، ۲۵۷)

استقامت برو از کوه آموز نوح را دیده و برجاست هنوز
کوه را سینه ی صبر است و سکون گو که آفاق شود کن فیکون
گر ترا گوش لطایف شنواست کوه را پند لطیف و شیواست
(دیوان، ۹۲۰)

خدای خویشتن بشناس و بس کن خدا کافی و جز او غیر کافی است
گرت در فطرت ایمانی نهفته است به صبر از کید شیطانت معافی است
فرو خور خشم و با خردان ببخشای هر آن کز کاظمین الغیظ، عافی است
گذشتن باید از این صافی تن که جان در تصفیه محتاج صافی است
(دیوان، ۱۰۶۱)

صبر کن بازگرددت روزی گرچه بر قبه ی فلک باشد
(دیوان، ۱۰۸۰)

هر که صبرش ستون ایمان بود پشت شیطان از او خمیده شود
(دیوان، ۱۰۹۴)

عقل را اسلحه در جنگ مصائب صبر است او چه مگری که معافی دهد از هر مکروه
چون فلزی که مطلا کنی از آب طلا به شکر خنده هم اندوه توانی اندوه
چه بسا لب به تبسم بگشاید چون فجر با وجودی که غم انباشته دارد چون کوه
(دیوان، ۱۲۰۱)

به حس درد و صبوریست آدمی ممتاز بهائمند که فارغ ز فکر شور و شرنند

تو نیکمرد برای جهاد خلق شدی سزای گریه و زاری زنان نوحه‌گرند
(دیوان، ۱۲۰۳)

۴- رضا به قضا

از امام صادق (ع) که فرمود خداوند عزو جل فرموده است بنده مومنم را به هیچ چیزی مصرف نکنم جز آنکه آن را خیر او سازم؛ باید به قضایم راضی باشد و بر بلایم صبر کند و نعمت‌هایم را شکر کند و باز امام صادق فرمود در آنچه که خدای عز و جل به موسی بن عمران وحی کرد این بود که ای موسی بن عمران من هیچ آفریده را نیافریدم که نزد من محبوبتر باشد از بنده‌ی مومنم برآستی من او را گرفتار می‌کنم برای آنچه که خیر اوست و آنچه برای او بد است از او دریغ میدارم باز هم برای آنچه که خیر اوست، من داناتریم بدانچه بنده‌ی من به آن اصلاح شود. باید بر بالای من صبر کند و به نعمت‌های من شکر کند و باید راضی به قضای من باشد تا او را نزد خود در شمار صدیقان می‌نویسم وقتی به رضای من کار کند و امر مرا اطاعت کند.

و امام باقر (ع) فرمود: سزاوارترین خلق خدا که تسلیم شود بدانچه که خدا مقدر کرده است کسی است که خدای عزو جل را شناخته هر که راضی به قضاست، قضا بر سر او بیاید و خدا اجر بزرگ به او دهد و هر که بدخواه قضا است قضا بر او بگذرد و خدا اجر او را ساقط کند. (کلینی، ۱۳۷۹: ۱۰۳ ج ۳)

مصادیق این ارزش اخلاقی در دیوان شهریار به این شرح است:

سپر تیر قضا سینه‌ی تسلیم و رضاست زخم شمشیر اجل مرهم درویشان است
(دیوان، ۱۰۹)

بر سینه‌ی رضا سر تسلیم اگر نهی از تنگنای فاقه‌ی مسلم توان گذشت
(دیوان، ۱۴۰)

تو حلقه بر در راز قضا ندانی زد مگر که ره به حریم رضا توانی یافت
(دیوان، ۱۴۱)

جلب رضای ایزد توفیق اولیا بود هم با قضای ایزد توفیق ما رضایت
راز مزید نعمت در شکر می‌توان یافت زنهار لب میالا با شکوه و شکایت
(دیوان، ۱۵۰)

به کارگاه قضا کافر است چون و چرا نه طعن و طنز مسلمان نه عیب کافر کن
(دیوان، ۱۱۱۳)

۵- قناعت پیشگی و عزت نفس

«كَفَى بِالْقَنَاعَةِ مُلْكًا وَ بِحُسْنِ الْخُلُقِ نَعِيمًا» با قناعت می‌توان پادشاهی کرد و با خوش‌خویی به ناز و نعمت رسید (نهج البلاغه/ ۵۱۰)

به نان خشک قناعت کنیم و جامه دلق که بار محنت خود به بار محنت خلق

(یوسفی، ۱۳۶۸: ۱۰۹)

امام صادق (ع) فرمود: هر که از خدا به معاش کم راضی باشد خدا از او به کردار کم راضی است. (کلینی، ۱۳۷۹: ۲۱۲ ج ۳)

از امام باقر (ع) نقل شده که رسول خدا فرمود: هر که خواهد بی نیازترین مردم باشد باید به آنچه در دست خداست پشت گرم باشد از آنچه در دست دیگران است و همچنین امیر المومنین (ع) فرمود: هر که از دنیا بدانچه او را کفایت کند خشنود باشد کمترین چیزی که در آن است او را کفایت می کند و کسی که راضی نیست از دنیا به آنچه او را کفایت می کند در دنیا چیزی نیست که او را کفایت کند. (کلینی، ۱۳۷۹: ۲۱۳ ج ۳)

و فرموده امام صادق (ع) که امیر المومنین بارها می فرمود: باید در دلت احتیاج به مردم و استغنا از آنها با هم جمع شود، احتیاج به آنها در همان خوش صحبتی و خوش برخوردی باشد و بی نیازی از آنها در حفظ آبرو و عزت باشد. (کلینی، ۱۳۷۹: ۲۲۵ ج ۳)

مصادیق آن در شعر شهریار عبارتند از:

با جام می ز مملکت جم توان گذشت با چشم سیر از سر عالم توان گذشت
با نیم نانی خالی محصول رنج خویش از خوان پر نواله ی حاتم توان گذشت
گر سر بر آستان قناعت توان گذاشت از آسمان بر شده طارم توان گذشت
با زخم اگر بسازی و با درد خو کنی بی منت طیب ز مرهم توان گذشت
(دیوان، ۱۴۰)

تاج فقر آنجا که فخر پادشاه انبیاست سر به تاج پادشاهی کی فرود آرد فقیر
شهریار از خاکساری پادشاه یافتی ای بلند اختر مبارک بادت این تاج و سریر
(دیوان، ۲۵۸)

تاج فقرم بر سر و تخت قناعت زیر پای تا ابد خط امان دارم ز دیوان ازل
(دیوان، ۲۸۶)

تا فقیری نوال ننگ مخور مرد را فقر خود محک باشد
از همین فقر و بی نیازی هاست کادمی برتر از ملک باشد
(دیوان، ۱۰۸۰)

تشنه ی جوی کریمان نشوی که قناعت همه دریا باشد
مرد را پای قناعت به زمین سسر همت به ثریا باشد

از بخیلان چه تمنا داری بخل خود دست تمنا باشد
آب حیوان که به دستان گویند رمزی از آبروی ما باشد
(دیوان، ۱۲۰۳)

فقر و ثروت ملازم روحند روح قانع که قوت یافت، غنی است
لیک روح حریص دنیا را تخت و تاجش دهی گدای دنی است
(دیوان، ۱۲۰۴)

۶- دوری از عجب و خود پسندی

«لا وَحْدَهُ اَوْحِشَ مِنَ الْعُجْبِ» هیچ تنهایی ترسناک تر از خودپسندی نیست. (نهج البلاغه/۱۴۶۸)

کبر حالتی است که در انسان پدید آید و از روی خودبینی خود را بزرگتر از دیگران بیند و سخت ترین تکبر سرافرازی در برابر خداست و سرپیچی از پذیرش حق بندگی.

رسول خدا (ص) فرموده: هر که به اندازه ی ذره ای کبر در دلش باشد هرگز به بهشت نمی رود. کبر در هر درجه موجب عجب و حسادت و کینه می شود و باید آنرا زود معالجه کرد و از راه تفکر در زوال، هر گونه وسیله ی بزرگی و خطرهایی که دارد و از نظر تواضع و اشتغال به اعمال مردم عادی تا آنجا که خود را با آنها همکار و هم رتبه شمارد. (کلینی، ۱۳۷۹: ۴۵۶ ج ۳)

مصادیق آن در دیوان شهریار عبارتند از:

مست از خودی تهی شو تا از خدا شوی پر وین خود پرستی آید عین خداپرستی
گر کسوت علایق کندی و بستی احرام لبیک کعبه گفتی، بتهای خود شکستی
(دیوان، ۳۸۱)

۷- صداقت و درستکاری

«وَيْلٌ لِّكُلِّ آفَاكٍ اِثْمٍ» وای بر دروغگوی بد کار (جائیه/۷)

مصطفی را پرسیدند که کمال دین چیست؟ گفت گفتار به حق و کردار به صدق. پیری را گفتند: صدق چیست؟ گفت آنچه گویی کنی. آنچه نمایی داری و آنجا که آواز دهی باشی. صدق در قول آن است که بنده چون با حق در مناجات شود صدق از خود طلب کند چون گوید «يَا كَ تَعْبُدُ» من بنده ی توأم تو را پرستم و آنکه در بند دنیا و در بند شهوت بود، دروغ گفته باشد، زیرا که مرد بنده آن است که در بند آن است. (میبدی، ۱۳۷۰: ۲۵۷)

امام صادق (ع) فرمود: هر که زبانش راست است کردارش پاک است. (کلینی، ۱۳۷۹: ۱۶۵)

به صدق کوش که خورشید زاید از نفست که از دروغ سیه روی گشت صبح نخس (حافظ، ۱۳۷۱: ۴۱)

مصادیق آن در دیوان شهریار عبارتند از:

همنشین سرو ناز و سرور آزادگانی جز نهال راستی در باغ دل بنشاندنی نیست

(دیوان، ۱۳۷)

جاده ی کعبه همین شارع عام و ره راست کج مننه پای که بیراهه به خود جاده کنی

(دیوان، ۴۲۰)

سیرت و صورت یکی کن این نه شرط مردمی است چهره پنهان داشتن در پرده ی چندین نقاب

(دیوان، ۴۶۵)

دین خداست نیست بجز راه راست راه که کج شد نه به سوی خداست

راه یکی رهبر و مقصد یکی است موسی و عیسی و محمد یکی است

این سه ره ای سالک کوی اله منتهی آید به یکی شاهراه

حرف حق این است بیا لچ مکن راه خود و خلق خدا کج مکن

راه خطا رفتی و دیدی خطاست کج مرو ای گمشده برگرد راست

(دیوان، ۷۰۶)

۸- عشق

در انسان سرچشمه و منشأ هر حبی، حب ذات اوست و هر چه ابعاد شناخت انسان بیشتر و عمیق تر باشد، حب بدان بیشتر و هر چه اثرش در بقاء و دوام و کمال ذات زیادت‌ر شناخته شود، علاقه بدان شایسته تر و عمیق تر می گردد. (رزم جو، ۱۳۶۹: ۹۲)

حریم عشق را درگه بسی، بالاتر از عقل است کسی آن آستان بوسد که جان در آستین دارد

(حافظ، ۱۳۷۱: ۱۶۳)

عشق عرفانی یا حقیقی، سودایی است که بر سر حکیم می زند و همچنانکه عشق مجازی سبب خروج جسم از عقیمی و مولد فرزند و مایه ی بقاع نوع است، عشق حقیقی هم روح و عقل را از عقیمی رهایی داده و مایه ی ادراک اشراقی و دریافتن زندگی جاودانی یعنی نیل به معرفت جمال حقیقت و خیر مطلق و زندگی روحانی است. (رزم جو، ۱۳۶۹: ۹۳)

مصادیق آن در دیوان شهریار عبارتند از:

وای چه خسته می کند تنگی این قفس مرا پیر شدم نکرد از این رنج و شکنجه بس مرا

پای به دام جسم و دل هم‌ره کاروان جان آه چه حسرت آورد زمزمه ی جرس مرا

گرگ درنده ای به من تاخت به نام زندگی پنجه که در جگر زند نام نهد نفس مرا

آب و هوای خاکیان نیست به عشق سازگار آتش آه گو بسوز آنچه دل هوس مرا
(دیوان، ۸۴)

عشق هر چند مجاز نیست حقیقت بشمار گوهر اشک همان و بهمان ممتاز نیست
(دیوان، ۱۲۶)

بسیار کسان که خود ندانند زندانی عمر جاودانند
جز با پر عشق از بر خاک پرواز نمی توان به افلاک
(دیوان، ۸۰۳)

چراغ عشق به نور جمال جاویدان به جان فروز و شبستان دل منور کن
به عشق زنده ی جاوید تا شوی جاوید نوای عشق زن و دوست دار و باور کن
(دیوان، ۱۱۱۳)

۹- امیدواری

از حارث بن مغیره یا پدرش از امام صادق (ع) گوید به او گفتیم: در وصیت لقمان چه بود؟ فرمود آن مطالب شگفت انگیز بسیار بود و عجیب تر این بود که به پسرش گفت: از خدای عزو جل چنان ترس که اگر همه ی کردار نیک جن و انس را بیاوری عذابت می کند و چنان به او امیدوار باش که اگر همه ی گناه جن و انس را هم بیاوری بتو رحم کند. پس امام صادق (ع) فرمود پدرم بارها می فرمود برآستی هیچ بنده ای مومن نیست جز آنکه در دلش دو نور است نور ترس از خداوند و نور امید که اگر این را وزن کنند از آن بیش نیست و اگر آن را وزن کنند از این بیش نیست. (کلینی، ۱۳۷۹: ۱۱۲ ج ۳)

مصادیق آن در دیوان شهریار عبارتند از:

نا امید ی کفر باشد تا شبستان ضمیر روشن است از چلچراغ عشق و ایمان غم مخور
(دیوان، ۲۵۷)

زهی امید که دلداری کرد دل زبون دید و به جان یاری کرد
وه چه دلدار عزیز نیست امید چه بگویم که چه چیز است امید
تسلیت بخش دل ماست امید ضامن عشرت فرداست امید
محور چرخ جهان است امید در دل یأس نهبان است امید
روشنی بخشش قلوب نومید در دل شب چه بود غیر امید
گر نبود ی ز امید امدادی کار عالم ز نظام افتادی

آدمی زنده ی عشق است و امید کسی از یأس بجایی نرسید

(دیوان، ۷۵۵)

۱۰- فرصت را غنیمت شمردن

«وَالْفُرْصَةَ تَمَّرَ مَرَّ السَّحَابِ قَانَتْهُزْ وَأَفْرَصَ الْخَبْرَ» فرصت چون ابری زود گذر است پس فرصت نیکو را به بیهودگی از دست مدهید. (نهج البلاغه/۱۴۳۲)

مرد باید که صاحب وقت بود و صاحب وقت کسی بود که شغل وقتش نه با اندیشه ی ماضی گذارد نه به تفکر مستقبل که تفکر در ایام گذشته و تدبیر در ایام مستقبل تضييع وقت است.

حسن بصری گفت: کسانی را یافتم که ایشان در دنیا جوانمرد و سخی بودند همه دنیا بدادندی و منت ننهاده‌اند و به وقت خویش چنان بخیل بودند که یک نفس از روزگار خویش نه به پدر دادندی و نه به فرزند و این سخن آن است که مهتر عالم سید ولد آدم گفت لِي مَعَ اللَّهِ وَقْتُ لَا يَسْعَنِي فِيهِ مَلِكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ. (میبدی، ۱۳۷۰: ۳۳۵)

و از سخن حضرت علی (ع) که می فرماید: آضَاعُهُ الْفُرْصَةُ غُصَّةٌ: فرصت را از دست دادن موجب ندامت و پشیمانی است. (نهج البلاغه/۱۴۷۱)

مصادیق آن در دیوان شهریار عبارتند از:

جوانا مهـلت امروز دریاب که فردایی بماند یا نماند

همین امروز می کن کار امروز که فردا جز پی فردا نماند

جهان رویاست تا چشمی گشودی به دستت چیزی از رویا نماند

(دیوان، ۴۹۳)

تا توانی لئـیم عمرت باش مال اگر رفت ای لئیم منال

می توان مال رفته یافت به عمر نتوان عمر رفته یافت به مال

(دیوان، ۶۲۴)

ترسمت فرصت توفیق به فردا ندهند باری امروز کن آن توبه که طوق فرداست

(دیوان، ۱۲۰۲)

گذشته جسته و از دام ما گریخته است گرفتن مچ آینه هم چه می دانی؟

گرت قصاص گذشته است و کین آینه بگیر بیخ گلوی دمی که در آنی

(دیوان، ۱۲۰۴)

۱۱- آزادی و علو اندیشه

آزادگی و استغنائی طبع نشانه‌ی شکوفایی شخصیت اخلاقی و تکامل روحی آدمی است انسان ذاتاً آزاد آفریده شده است و به تعبیری دیگر دارای حریت تکوینی است و طبعاً از تنگ نظرها و بردگی های فکری گریزان و منزجر است. اگر زلال فطرت و سرشت اولیه اش از تیرگی های رذایل حفظ شود و بتواند در سایه توانمندی عقل خویش آزمندی ها را در خویش مهار کند و از زرق و برق های فریبای مادی و هر آنچه رنگ تعلق می پذیرد دل برکند و از جهل و خود خواهی و فزون طلبی های نابخردانه و اسارت نفس و فقر معنوی برسد آزاده و مستغنی است.

از لحاظ اخلاق اسلامی، مسلمان آزاده‌ی مستغنی کسی است که با اعتقاد به این اصل مسلم که: «اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدُهُ» خدا برای بنده اش کافی است جز به خدای تکیه نمی کند و دست حاجت به سوی غیر او نمی برد و هیچ گاه گرد دنائت هایی چون تملق و چاپلوسی و در یوزگی نمی گردد و فریب سراب قدرت های مادی را نمی خورد.

آزادگی و علو طبع اندیشه در شعر کهن فارسی، جلوهایی متنوع و رنگارنگ دارد چه هر کدام از شاعران آزاده ما به شکلی مطلوب و زبانی خاص، آزمندی و دون همتی را تقبیح کرده و عزت نفس و بلندی همت را ستوده اند و مصادیق این صفات را در غالب حکایات و تمثیلاتی آموزنده ارائه نموده اند.

مصادیق آن در دیوان شهریار عبارتند از:

حریت از ودایع انسان اولی است اول نشان به سینه‌ی مردان حر زند

(دیوان، ۲۱۱)

در صف پیشروان می کشد آزادگیت گر همه پیروی از مردم آزاده کنی

(دیوان، ۴۲۰)

تازه جهان هم قفسی بیش نیست پیر شود هر که در او بیش زیست

پا به فرار است از این تنگ جای بشار است در این تنگنای

جان تو مرغی است بلند آشیان خو نکند با قفس خاکیان

چون قفس خاکی تن بشکند کون و مکان عرصه‌ی جولان کند

(دیوان، ۷۰۵)

۱۲- پرهیز از طمع و آزمندی

«أَطَامِعُ فِي وَثَاقِ الدَّلِّ» آزمند در کنار ذلت و خواری گرفتار است. (نهج البلاغه/۱۵۰۹)

سعدان گوید: به امام صادق گفتم: چیست که در بنده ایمان را پایدار کند؟ فرمود ورع و پارسایی و آنچه بنده را از ایمان برد چیست؟ فرمود طمع است. (کلینی، ۱۳۷۹: ۴۷۵ ج ۳)

مصادیق این ارزش اخلاقی در دیوان شعریار عبارتند از:

حرص دنیا همه را کشت و درونها داناست که سعادت همه در کشتن حرص دنیاست

(دیوان، ۱۲۰۱)

طمع در کس مبند از بهر دنیا که دین خویش خواهی داشت مرهون
برو حاجت که داری از خدا خواه که مطلب زیر یک کاف است و یک نون

(دیوان، ۱۲۰۸)

۱۳- نکوهش دنیا و پرهیز از دل بستگی به آن

قرآن می فرماید:

وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ الدَّارُ الْآخِرَةُ لِلَّذِينَ يَقُونَ أَقْلًا تَعْلَمُونَ. (انعام/۳۲)

«وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ» (آل عمران/۱۵۴)

دست از دنیا باز دارید و در شهوت خود فرو بندید و مال و جاه دنیا براندازید آنچه حرام است لعنت است و آنچه حلال است محنت است و آنچه افزونی است عقوبت است پیامبر فرمود: «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ» دوستی دنیا اصل هر خطا و گناهی است. (میبیدی، ۱۳۷۰:۲۰۸)

علی (ع) می فرماید: «مَثَلُ الدُّنْيَا كَمَثَلِ الْحَيَّةِ فِي بَيْتِ الْمَرْءِ يَسْتَلِ فِي رَأْسِهَا وَ تَلْقَعُ فِي جَوْفِهَا يَهْوِي إِلَيْهَا الْغَرُّ الْجَاهِلُ وَ يَخْدَرُهَا دُوُّ الْعَلْبِ الْعَاقِلِ». دنیا به ماری خوش خط و خال می ماند که چون دست بر او بکشی احساس نرمی و گرمی کند اما اگر به درونش بیندیشی پی به زهر مرگباری بری ابله نادان به طرفش می رود و خردمن دانا از آن می گریزد. (نهج البلاغه/۱۴۷۱)

امام صادق فرمود: هر که نسبت به دنیا زاهد و بی رغبت باشد خدا حکمت را در دلش بر جا دارد و زبانش را بدان گویا کند و او را به عیب های دنیا بینا سازد و درمان آن را به او بفهماند و از دنیایش بیرون برد و به بهشت دار السلامش درآورد امیر المومنین علی (ع) فرمود: از بهترین اخلاق محک کار دین، زهد در دنیا است. (کلینی، ۱۳۷۹:۱۹۸)

مصادیق آن در دیوان شهریار عبارتند از:

منصور زنده باد که در پای دار گفت آسان گذر ز جان که جهان پایدار نیست

(دیوان، ۱۲۸)

پیر ای روح علوی سوی بالا که این زندان پستی جای من نیست

بـهـل دنیا که گر بایست مردن چه غم گر خود به تن ما را کفن نیست

(دیوان، ۱۳۰)

اهل دنیا چون مسافر خفت و خوابی دید و رفت در مسافر خانه ی دنیا شبی خوابید و رفت

خارزار است این جهان لیکن به سود آخرت می توان از وی گل مقصود خود را چید و رفت

(دیوان، ۱۴۳)

کیف دنیا خم و خمخانه به نادانش ده کآن نه خمی که خم از سر دانا ببرد
(دیوان، ۱۶۶)

دلا به عقد و عروسی مخوان عجوزه ی دنیا که حاصل دو جهان خواهدت به مهر و قباله
(دیوان، ۳۷۷)

به دنیا دل مـنه کاین کاروانگاه ز مقصد باز دارد کاروانی
(دیوان، ۴۱۷)

فوت و فن دنیای دون مردم فریبی است بگذر که سودی نیست در سودای فانی
درهم بکوب این خارزاران تعلق خونین برس در لاله های ارغوانی
تا نگذری از شعله های این جهنم هرگز نیایی آن بهشت جاودانی
(دیوان، ۵۹۸)

اگر دنیا و دین یکجا توان یافت بگو تا سر کنم من زیر هر سنگ
ولیکن این دو با هم جمع، هیهات که دین تا چشم شد دنیا شود تنگ
(دیوان، ۶۲۴)

از ندامت گزی به دندان لب گر نه شنوای موعظت باشی
سودی از عاقبت به دنیا نیست تا به سودای عاقبت باشی
انتظار چه داری از دنیا رو که در فکر آخرت باشی
(دیوان، ۱۱۲۱)

مثال دنیا و عقبی، دو زن در عقد یک شوهر یکی را گر همی خوانی یکی دیگر همی رانی
و یا چون مشرق و مغرب که خواهی هر دو را لیکن به هر یک رو کنی باید از آن یک رو بگردانی
(دیوان، ۱۱۲۴)

۱۴- یاد مرگ

«أَلَدِينِ إِذَا أَصَابَهُمْ مَصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ». (بقره/۱۵۶)

«كُلِّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» (انبیاء/۷۸)

انسان هر کجا باشد و به هر مأمونی پناه برد و او در دژهای استوار جای گزیند عاقبت مرگ او را درمی یابد و ناگزیر طعم آنرا می چشد.

یاد مرگ اگر با ایمان مذهبی و اعتقاد به عدالت الهی و تحقق رستاخیز همراه باشد آدمی را به اغتنام صحیح از فرصت ها و ضایع نکردن عمر و برخورداری از نعم خداوند برمی انگیزد. توصیه های خردمندان های که از پیشوایان بزرگ اسلام درباره ی یادآوری مرگ شده است مبین حقیقت مزبور و دلیلی آشکار بر ثمرات معنوی فراوانی است که از اندیشیدن به مرگ و سرگذشت پیشینیان و عبرت انگیزی از احوال ایشان نصیب انسان های حق نبوش می گردد.

پیامبر اکرم (ص) می فرمایند: «أَكْثَرُ وَ أَدَكَّرَ الْمَوْتِ فَإِنَّهُ يَمْحُصُ الذَّنْبَ يَزْهِدُ فِي الدُّنْيَا ذَكَرَ تَمَّوَهُ عِنْدَ الْغِنَى هَدَمَهُ وَ إِنْ ذَكَرَ تَمَّوَهُ عِنْدَ الْفَقْرِ اِرْضَاكُمْ بَعِيْتِكُمْ» مرگ را بسیار یاد آرید یاد مرگ گناهان را می زداید و آزمندی به دنیا را کاهش می دهد اگر به هنگام توانگری مردن را یاد آرید از اهمیت دنیا و اندوه آن می کاهد و چنانچه به وقت تنگ دستی از آن یاد کنید، شما را از زندگی تان خرسند می کند، چنین سفارش هایی در نهج البلاغه مشاهده می شود:

«أَوْصِيكُمْ بِذِكْرِ الْمَوْتِ وَ اِقْلَالِ الْعَقْلَةَ عَنْهُ» شما را سفارش می کنم به یاد کردن از مرگ و کمی غفلت از آن» (رزم جو، ۱۳۶۹: ۳۲۳)

ای درویش! هیچ وقت عزیزتر از مرگ نیست، دین داران را تاج کبریا و کرامت به دروازه ی مرگ بر سر نهند برخورداران شریعت توقیع دولت به در مرگ خواهند یافت. مرگ حریم لا اله الا الله است مرگ آستانه ی دارالملک قیامت است و ممر زوار حق است و مرکز عز عارفان است و مطمئنه ارواح مقربان. (میبیدی، ۱۳۷۰: ۳۴۷)

مصادیق آن در دیوان شعری شهریار عبارتند از:

این تسلیت بس است که بایست مرد و رفت وین عمر پر ز حسرت ما پایدار نیست

(دیوان، ۱۲۷)

مرگی که از او هراس داریم تنها ره و روزن نجات است

(دیوان، ۱۰۵۱)

از مرگ چه روزی بگریزی که توان گفت آن روز سزا هست و دگر روز سزا نیست

مردن که همه گردن ما در گرو است یک روز قضا هست و دگر روز قضا نیست

روزی که قضا هست به هر جا که روی هست روزی که قضا نیست چه مرگت که عزا نیست

(دیوان، ۱۰۶۳)

به مرگ و زندگانی کس چو پی برد دمی در زندگانی بایدش مرد

(دیوان، ۷۸۷)

شاه باشی یا گدا از دست ساقی فلک باید این ته جرعه ی جام اجل نوشید و رفت

(دیوان، ۱۴۴)

۱۵- بر حذر بودن از بدی

با توجه به نظام هستی و بر نظم ترتیب و اسباب و عللی مبتنی است و بهروزی یا سیه روزی انسان به اراده و اختیار و خواست و طرز عمل او بستگی دارد، از دیدگاه اسلام، ارتقاء یا انحطاط افراد و جوامع انسانی بستگی به شیوه ی تفکر و میزان کوششی دارد که در جهت خودسازی و کمال خویش به کار می برد.

همه انسانها در گرو اعمال خویش اند و هر گونه عملی به جای آرند واکنش و اثر آن چه خوب و چه بد بدیشان می رسد و جز با دگرگونی و متصف کردن خود به صفات پسندیده به سعادت دست نمی یابند و در غیر این صورت خدا نیز آنان را یاری نمی کند آیات زیر شاهد بر این مدعاست:

«كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ»: هر نفسی در گرو عملی است که انجام می دهد.

«إِنْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا»: اگر یکی را احسان کنید به خود کرده اید و اگر بدی و ستم نمائید باز هم به خود کرده اید. هیچ گاه جرم کجروی ها و خطاها و لغزش ها به گردن فلک و روزگار و بخت و اقبال افکنده نمی شود. (رزم جو، ۱۳۶۹:۱۳۶۷)

مصادیق آن در دیوان شهریار عبارتند از:

منعکس می شود اعمال بشر در آفاق کوه دیدی که به هر صیحه صدایی دارد

(دیوان، ۱۶۵)

آنچه در دادی با کوه ندا بازت آید به فرا میر صدا

یعنی ای طفل بیندیش و بکار که هـمان می دروی آخر کار

هیچ با دیو و دد بد نکنی که خود آن بد همه با خود نکنی

(دیوان، ۱۴۵)

نتیجه گیری

در هر دوره و در بسیاری از آثار مهم ادبی ایران و جهان بیان، تفسیر، اشاعه و گسترش اصول اخلاقی هدف اصلی شاعران و نویسندگان بوده است. شعرا و نویسندگان نامی و شهیر همواره در پی این بوده اند که اصول اخلاقی را به گونه ای شیرین در کتب و نوشته های خود بیاورند و از این دست نمونه های ادبی و نوشتاری در زبان فارسی بسیار است.

اشعار تعلیمی که از دیوان شهریار استخراج شده است با تعالیم اسلامی که از آیات و احادیث و سخن بزرگان گرفته شده است مطابقت دارد موازین اخلاق اسلامی چون بر اساس آیات قرآن و نهج البلاغه و کلام الگوهای دینی است کیفیتی یکسان دارد؛ و فقط مختص به یک دوره نیست کلیه دستوراتی است که قبل از اسلام و جداکننده خوبی از بدی بوده و تا زمانی که دنیا باقی است این گونه تعالیم لازم یک زندگی با ارزش و توأم با سعادت است.

شهریار برای تعالیم و سفارش های خود یک معنا را در قالب الفاظ متفاوت بیان داشته است به عنوان نمونه وقتی از صداقت گفته است در حقیقت یک پیام در قالب کلماتی متفاوت مطرح شده در اشعار شهریار با اینکه نمونه های بارز و خوبی از اشعار

تعلیمی دیده شده اما او را نمی توان یک تعلیم دهنده یا نصیحت گر اخلاقی خواند چون اشعارش گله و شکایت اوست گاهی در جایگاه حافظ قرار می گیرد و گاهی دل شکسته ای است که به جستجوی مرهمی برای زخمهای دل خود می گردد و فقط با سوز دل سخن می گوید به طور کلی نمی توان گفت اشعار شهریار تعلیمی است.

شهریار بیشتر شاعری مقلد بوده و شخصیت خود را در اشعارش نمایان ساخته، جایی که از ناپایداری دنیا سخن می گوید در حقیقت شخصیت درونی خود را تفسیر نموده و چون هر شاعر یا نویسنده خواه ناخواه شخصیت درونی خود را در نوشته هایش متجلی می کند می توان گفت شهریار انسانی است که ذاتاً طالب محاسن اخلاقی بوده است.

منابع و مأخذ

۱. قرآن مجید
۲. حافظ، شمس الدین، (۱۳۷۱)، دیوان، به کوشش خطیب رهبر، خلیل، تهران، انتشارات صفی علیشاه
۳. رازی، کلینی، (۱۳۷۹)، اصول کافی، با ترجمه کمره ای، محمد باقر، تهران، انتشارات اسلامیه سه جلد
۴. رزم جو، حسین، (۱۳۶۹)، شعر کهن در ترازوی نقد اخلاق اسلامی، مشهد، انتشارات آستان قدس جلد ۱ و ۲
۵. روزبه، محمدرضا، (۱۳۸۱)، ادبیات معاصر ایران (شعر)، تهران، نشر روزگار
۶. رهبر، محمد تقی، رحیمیان، محمد حسین، (۱۳۸۰)، اخلاق و تربیت اسلامی، تهران، انتشارات سمت
۷. شاهین، داریوش، (۱۳۶۱)، ترجمه نهج البلاغه، انتشارات جاویدان
۸. شهریار، محمد حسین، (۱۳۸۷)، دیوان شهریار، دوره دو جلدی، چاپ سی و یکم، انتشارات نگاه
۹. صوفی، لیلا، (۱۳۸۱)، زندگی نامه ی شاعران، تهران، انتشارات جاجرمی
۱۰. عمید، حسن، (۱۳۷۷)، فرهنگ فارسی عمید، تهران، چاپ دوازدهم، انتشارات امیر کبیر
۱۱. مطهری، مرتضی، (۱۳۶۲)، فلسفه اخلاق، تهران، انتشارات ۱۵ خرداد
۱۲. معین، محمد، (۱۳۷۵)، فرهنگ فارسی، تهران، امیر کبیر
۱۳. میبیدی، رشید الدین، (۱۳۷۰)، کشف الاسرار، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی
۱۴. یوسفی، غلامحسین، (۱۳۶۸)، گلستان سعدی، انتشارات خوارزمی

Moral Values in Shahriyar's Divan

Naser Kazemkhanloo¹, Mohammad Javidmehr²

1. Assistant Professor Payam Noor University of Hamedan

2. Master of Persian Language and Literature

Abstract

To understand the beauty of poets addressing them and talking about poetry is not enough to understand the opinions and attitudes of more help to understand the spirit of the poet's. The best criterion to evaluate the morale of the poets and their poems called attention to their children's lives. Some poets such as Ferdowsi, Naser Khosrow pattern model ethics in Persian literature, but whether these properties are allocated only to the classical poets? Or contemporary poets we also have the obligation to Nsbm poetry? This article has examined moral values in the Court's poem. This study intends verses that include moral and religious themes according to Islamic moral standards and based on the Quran and the sayings of mine and the work based on the Quran, sayings, words, religious scholars and religious figures and try as far as possible any bit that religious and moral content is not overlooked.

Keywords: Shahriar, Islamic moral values, poetry
